

که آنرا بزبان بر بر اطر جلال گویند و برای از اله بحق و بر صحر است **غویب**
دور و میکانه و مسافر و هر چه نادیده باشد **غویب** بالغی غیبی است غایب جمع و با کلمه
از آنکه **غویب** **غیب** بالغی است که در حق چیز را در قدر کردن بر کسی و بختی و وقت
در هر کردن موی و چشم از پوست **غضب** بالغی کا و در بیشتر و چیز بسیار رخ و رخ
عظمت و مستحکم و بختی چشم کردن **غضب** بالغی بسیار عصبانیت که از آن
و مار بگذرند و زن و شتر ماده ترس روی و نام زنی است **غضاب** با کلمه و بالغ
خاسته که در چشم می افتد و بسیار است و آبهای که بر بدن بر آید و با کلمه **غویب**
بالغی با عنای بسیار در وقت که در مخالفت میکند بگوید ستمه و در هم شده باشد و بالغ
و بغیر سیم و در وقت شدن و بالغ و کلام هر چه در وسط کردن و بغیر غایب
شدن **غلاب** بالغی نام هر روی و نام زنی است و برین تقدیر مینویسند بر کلمه و بالغ
و شدیدی نام مرد بسیار غلبه **غلاب** چهره و زبردست و نام مرد است و موضوع
ما بین مصر **غیب** بغیر غایت می آید و در اوستی و بی قصدی **غیب** بالغ
تاریکی و غیب و جز آن که غیب یاه باشد و در مخالفت کردن و تا که در گذرند
فهم و پوشش بسیار **غیب** بالغی ناپدید شدن و زمین است و شک کردن
بیر و جزئی و بغیر غایت و بالغ و شدیدی ناپدید شدن و شک کردن جمع غایب
مع التاء غایب بکلمه دال امری که با عدل در آید یا باران با باران و غایب
و غایب جمع **غایله** شرویدی و گذشته **غایله** تاراج و اسباب غارت گفته **غایله**
که در هم می آید و انبوه و در هم آمیخته از هر طایفه **غایله** زنی که کجین و جوانی
بی نیاز باشد از زیور و رعیت و بی نیاز باشد بیوهر از مردان و کر و زن جوان
عقبه و ستوره که خواهرش مراد است باشد خواه مشهور در ستمه باشد و خواه **غایله**
غایله نهایت جزئی و در است و علم **غایله** به بار موصوفه بلند نام جای است بجای

وزمین

وزمین **غایله** قیامت و آتش در رخ و جباری که در اندرون میشود و جزئی
که بالای دسته شتر باشد و سیلان و زیارت گفته کان که بکشد آینه و در میان و
بسی که بالای چوب کبک می آید و پس از آن می باشد و بهوشی گفته و پوشاننده **غایله**
خوشبو و نیست حرمت مرکب از شک شکر و غیره و کافور و درین ایلیان **غایله**
بالغی بی فهم و کند ذهن شدن **غضب** بالغی و کلمه آرزو بردن بحال کسی بی فکر و حال
او خواننده بخلاف حسد **غیره** بالغی تری و بغیر آن که در غایت از زمین بسیار درخت
غیثه سر وزن هر یک و بهر هم **غایله** بالغی و **غیثه** بالغی از زمین
غیثه بالغی و تشدید اول گوشت ماده مانند کره که در گوشت می باشد و بهر پارچه
که در عصب هم رسد **غیثه** بالغی میان طلوع و اوقات **غیثه** بالغی با ماد **غیثه**
با کلمه تشدید در لغت و کار ناکر مودی و بالغ اول ماه و سید قوم و سیدی بلانی
اسب بزرگتر از دربی و اول و بهتر از هر چیز و غلام و کینه کینه **غیثه** مرشد و طبیعت
طبیعت **غیثه** بالغی ناکر موده و تا به کار شد و زب حوزون و با کلمه **غیثه**
جمع و صاحب حراج گوید که آن بی بریم که بهر معنی فارسی باشد **غیثه** بالغی مرد و غین
آمد و شد کردن آواز و در حلقه و جان در حلقه و آب کردن نینک و آوازی که با کلمه
که قلمی باشد و آواز و یک در وقت جوش و شکستن استخوان پلنی و کشته و چینه و
و بغیر نیز آمده و حکایت آواز نشان **غیثه** بالغی تا درن و تا درن زده شدن و آنچه
ادوی آن لازم باشد **غیثه** بالغی در شدن از وطن و شتر خود **غیثه** بالغی کباب
بردن شوق بدست و با کلمه نوجی از مردان آت آب بشت و بالغی کیمت آب و بالا
خانه بر آن برام که آنرا برسی بر آید و کینه غرافات بالغی و سکون را در هم آن جمع
غیثه بالغی بغیر آن حلقه و بریدن و کشتن **غیثه** بالغی بسیار و بسیار شدن بر
و آب و میوه و جز آن **غیثه** بالغی آفتاب میورده ماده و غذای بالغی او است